معارفى از قرآن

«قسمت اول»

على محيطى

سالها بود كه قرآن را تلاوت مى كردم و از معارف آن بهره مى بردم، به ويژه در ماه مبارك رمضان كه بهار[1] و زمزم جوشان قرآن است. آن زمان كه دشت تفتيده و عطشناك روحم، از باران قرآن سيراب مى شد، به ياد تشنگانى مى افتادم كه در كنار كوثر جوشان قرآن نشسته بودند و از شدت عطش مى سوختند، امّا به دنبال اين مايه حيات نبودند.

از اين رو با خود مى گفتم:

ـ راستى اگر قرآن نور است[2]، چرا از آن بهره مند نشويم؟!

ـ اگر قرآن خوان گسترده الهى است[3]، چرا از نعمتهايش استفاده نكنيم؟!

ـ اگر بهترين نسخه شفابخش است[4]، چرا دردهاى جانمان را با آن درمان نكنيم؟!

ـ اگر براى تدبر و تفكر نازل شده است[5]، چرا در آن تدبر ننماييم؟!

ـ اگر عهد و پيمان الهى است[6]، چرا از مضمون آن بى اطلاع باشيم؟!

ـ اگر كتاب هدايت است[7] چرا از هدايتهاى آن بهره مند نشويم؟!

ـ اگر بهترين موعظه است[8]، چرا با پندهايش جانمان را صيقل نزنيم؟!

ـ اگر براى تذكر است[9]، چرا متذكر و متنبّه نشويم؟!

ـ اگر در فتنه ها بهترين پناهگاه است[10]، چرا در فتنه هاى آخرالزمان به آن پناه نياوريم؟!

ـ اگر صراط مستقيم است[11]، چرا در راه قرآن نباشيم؟! و چرا راههاى دروغين را صراط مستقيم بدانيم؟!

ـ ...

بر اين اساس، در اين سلسله نوشتار، برآنيم تا از كوثر هميشه جوشان قرآن به قدر وسع و گنجايش ظروف فكرى خود بهره گيريم و در هر بخش، نكاتى را تحت عنوان «معارفى از قرآن» فرا روى شما خوانندگان ارجمند نهيم.

امتيازات اين شيوه

1ـ شناختِ اجمالى معارف بلند قرآنى براى كسانى كه به دنبال آشنايى با قرآن اند و توانايى خواندن همه تفاسير را ندارند;

2ـ انتخاب مطالبى كه به عنوان مباحث علمى در جامعه مطرح است;

3ـ ژرف كاوى در مباحث، با طرح پرسشهاى مناسب و پاسخ گفتن به آنها;

4ـ به روز بودن مباحثِ انتخابى از قرآن جاويدان.

شريعت، آيت رحمت (سوره حمد آيه 1: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم)

قرآن با نام رحمان و رحيم خداوند آغاز شده است، و اين نشانه گستردگى رحمت در شريعت اسلام است و پيام آن اين است كه هر چه در قرآن آمده، تجلّى رحمانيّت (عام) و رحيميّت (خاص) الهى است.[12]

به اعتقاد شيعه بسم اللّه الرحمن الرحيم 114 بار نازل شده است، هر چند در آغاز سوره برائت، بسم اللّه الرحمن الرحيم، وجود ندارد، در سوره نمل 2 بار بسم اللّه الرحمن الرحيم آمده است.[13]

بسم اللّه الرحمن الرحيم در هر سوره جزء همان سوره است و آيه اوّلِ سوره محسوب مى شود و به نيّت همان سوره هم بايد تلاوت شود. هيچ آيه اى در قرآن به مقدار بسم اللّه الرحمن الرحيم، تكرار نشده است; اما اهل سنت بر اين باروند كه اين آيه، يك بار بيشتر نازل نشده است و اگر آن را در آغاز سوره ها مى نويسند از باب تيمِّن و تبرك است; از اين رو در قرآنهاى چاپ شده آنها، بسم اللّه الرحمن الرحيم، جز در سوره حمد شماره ندارد. آنها در نماز هم، غير از سوره حمد، بسم اللّه الرحمن الرحيم نمى گويند.

چرا سوره حمد را فاتحة الكتاب و سبع المثانى مى نامند؟

فاتحة الكتاب مى گويند; چون سوره حمد در آغاز قرآن است و افتتاح قرآن با آن سوره مبارك است. امّا چرا قرآن با سوره حمد شروع شده است؟ گفته شده چون برنامه پيامبر ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ ، نخست آشنا كردن مردم با خدا، و سپس متوجه كردن آنها به قيامت و رستاخيز است ... و اين دو (خدا شناسى و معاد) در اين سوره آمده است.[14]

به سوره حمد «سبع المثانى» مى گويند; چون اين هفت آيه، به سبب اهميتش دوبار بر پيامبر اكرم ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ نازل شده است. يا به اين دليل كه اين هفت آيه در هر نماز، دوبار خوانده مى شود.[15] يا به سبب اينكه، اين هفت آيه داراى دو بخش است: نيمى از آن حمد و ثناى الهى و درباره خداوند است و نيمى از آن تقاضاى بندگان از خداوند است. احتمالات ديگرى نيز گفته شده است.[16]

اين نام ـ سبع المثانى ـ از آيه 87 سوره حجر گرفته شده است: (لَقَدْ آيتناكَ سَبْعاً مِنَ المَثانى)[17]

صفات متقين و مفسدين در قرآن (سوره بقره، آيه 1 تا 22)

آيات آغازين سوره بقره به بيان صفات متقين مى پردازد و آنها را اين گونه معرفى مى فرمايد:

1ـ به عالم غيب ايمان دارند (يؤمنون بالغيب);

2ـ نماز را به پا مى دارند (يقيمون الصلاة);

3ـ از آنچه خدا به آنان ارزانى داشته، انفاق مى كنند (ممّا رزقناهم ينفقون);

4ـ به قرآن و ديگر كتابهاى آسمانى ايمان دارند (يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك);

5ـ به قيامت باور دارند (بالاخرة هم يوقنون);

6ـ هدايت الهى شامل حال آنان است (اولئك على هدىً من ربّهم);

7ـ رستگارند (اولئك هم المفلحون);

در ادامه به بيان صفات مفسدين پرداخته، مى فرمايد:

1ـ ايمان نمى آورند (لا يؤمنون);

2ـ بر اثر اعمال زشتشان خداوند بر گوش و دلشان مهر گمراهى زده است (ختم اللّه على قلوبهم و على سمعهم);

3ـ عذاب الهى در انتظار آنهاست (و لهم عذابٌ اليمٌ)

4ـ به دروغ، اظهار ايمان مى كنند (ما هم بمؤمنين يخادعون اللّه);

5ـ بيمار دل اند (فى قلوبهم مرض);

6ـ به دروغ، مدعى اطلاح طلبى اند و در حقيقت مفسدند (قالوا انما نحن مصلحون الاانّهم هم المفسدون);

7ـ انسانهاى متكبرى هستند (قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء).

جاودانگى قرآن (سوره بقره، آيه 23)

(وَ اِنْ كُنْتُمْ فى رَيب مِمّا نَزلّنا عَلى عَبدنا فَأْتُوا بِسُورَة وَ ادْعُوا شُهدائَكُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إنْ كُنْتُمْ صادِقينَ)

«اگر درباره آنچه بر بنده خود (پيامبر) نازل كرده ايم شك و ترديد داريد، دست كم سوره اى همانند آن بياوريد و اگر راست مى گوييد، گواهان خود را غير از خدا بر اين كار دعوت كنيد.»

قرآن همه كسانى را كه در صحت و معجزه بودنش ترديد دارند[18] به مقابله دعوت كرده است كه در تفسير به آن «تحدّى»[19] مى گويند. قرآن به صراحت اعلام كرده است: اگر مى گوييد اين قرآن معجزه نيست و دروغ است مثل آن را بياوريد،[20] و در جاى ديگرى مى فرمايد: اگر راست مى گوييد، ده سوره مثل آن را بياوريد،[21] و سرانجام مى فرمايد: اگر مى توانيد، سوره اى همانند آن بياوريد.[22]

اين مبارزه، تنها مبارزه ادبى يا مذهبى نبود; بلكه مبارزه سياسى، اقتصادى و اجتماعى بود; مبارزه اى كه همه چيز، حتى موجوديّت آنها در گرو همين مبارزه بود. حال وقتى آنها در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بياورند، معجزه بودن قرآن روشن تر مى شود.

اين آيات، منحصر به زمان و مكان خاصى نيست و تمام جهانيان و مراكز علمى دنيا را به اين مبارزه دعوت مى كند و هيچ گونه استثنايى در آن وجود ندارد. هم اكنون نيز قرآن به تحدّى خود ادامه مى دهد.

پرسش: از كجا معلوم كه از صدر اسلام تا كنون، مثل قرآن نياورده باشند؟

پاسخ: نظرى اجمالى به تاريخ اسلام، پاسخ اين پرسش را روشن مى كند. در كشورهاى اسلامى در زمان پيامبر ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ و پس از او، حتى در خود مكه و مدينه، مسيحيان و يهوديان سر سخت متعصبى مى زيستند كه براى تضعيف مسلمانان از هر فرصتى استفاده مى كردند و به علاوه، در ميان مسلمانان، جمعى مسلمان نما كه قرآن مجيد آنها را منافق نام نهاده است، زندگى مى كردند. اين دسته از منافقان و آن عدّه متعصب و سرسخت، به دقت، مراقب اوضاع مسلمين بودند و از هر جريانى كه به زيان مسلمانان بود استقبال مى كردند. آنها اگر به چنين كتابى دسترسى پيدا مى كردند، براى درهم شكستن مسلمانان تا آنجا كه مى توانستند مى كوشيدند يا دست كم در حفظ و نگهدارى آن كتاب كوتاهى نمى نمودند.[23]

از بين كسانى كه معارض قرآن شمرده شده اند[24]، فقط از «مسيلمه كذّاب» كه به دروغ ادعاى نبوت و پيامبرى داشت، جملاتى نقل شده است كه آن قدر زننده و بى معناست كه شايان مقايسه با قرآن نيست. او درباره قورباغه و صداى او، لقمه هاى چرب و خير و نان جملات بى ربطى به هم بافته و در مقابل سوره «والذاريات» مطرح كرده است.

پرسش: طبق قاعده عقلى «عَدَمُ الوجدان لا يدلُّ على عدم الوجود»، نيافتن، دليل بر نبودن همانند قرآن نيست؟

پاسخ: 1ـ همان گونه كه نيافتن دليل بر نبودن نيست، دليل بر بودن هم نمى باشد. پس نيافتن همانندِ قرآن، اثبات نمى كند بوده و به ما نرسيده است.

2ـ با توجه به شواهد و قرائنى همچون حساسيت مسئله و حياتى بودن آن براى مشركان و منافقان، و دقت و سرسختى مخالفان براى يافتن نقطه ضعفى در مسلمين، در مى يابيم كه كسى نتوانسته است همانند قرآن را بياورد.

3ـ قاعده فوق در جايى است كه فحص و تحقيقِ كافى، انجام نشده باشد; اما اگر تفحص كامل، انجام شد، نايافتن، دليل نبودن است; مثلا اگر وجود بيمارى خاصى محتمل باشد، و در هر جا كه احتمال بروز اين بيمارى باشد، تحقيق شود و يافت نشود، مى توان گفت اين بيمارى وجود ندارد.

بنابراين با تحقيق تاريخى به جرأت مى توان گفت: اگر سوره اى در مقابل قرآن آورده بودند، حتماً وجود مى داشت و چون هم اكنون يافت نشده است، پس حتماً كسى نتوانسته همانند قرآن بياورد. گذشته از اينكه خداوند فرموده است: «ما قرآن را نازل كرده ايم و خود آن را حفظ مى كنيم.»[25]

فاسقان در قرآن (سوره بقره، آيه 27)

(اَلذينَ يَنقضُونَ عَهْداللّهِ مِنْ بِعْدِ ميثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمرَاللّهُ بِهِ اَن يُوصَلَ وَ يُفسِدوُنَ فِى الأرْضِ اُولئكَ هُمُ الْخاسِرونَ)

«فاسقان كسانى اند كه پيمان خدا را، پس از آن كه محكم ساختند مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور داده برقرار سازند، قطع مى نمايند و در جهان فساد مى كند. اينها زيان كاران اند.»

از ديدگاه قرآن چه كسانى فاسق اند؟

كسانى كه اين سه صفت را دارا هستند:

1ـ عهد شكن (عهد ازل);

2ـ قطع رحم كننده;

3ـ فساد كننده در زمين.

پرسش: عهد و پيمان الهى داراى چه مضمونى بوده و در كجا اين پيمان از ما گرفته شده است؟

پاسخ: اين عهد و پيمان در عالمى به نام عالم «ذر»[26] از همه انسانها گرفته شده و مضمون آن عبارت است از:

1ـ خدا شناسى (توحيد);[27]

2ـ پيامبر شناسى (نبوت);[28]

3ـ امام شناسى (امامت);[29]

4ـ دشمن شناسى (مخالفت با شيطان);[30]

5ـ رفتار شناسى (عبوديت).[31]

پرسش: اين پيمان چگونه و با چه هدفى گرفته شده است؟

پاسخ: اين پيمان تكوينى است نه رسمى و قانونى. حضرت على ـ عليه السلام ـ در اين باره مى فرمايد:

«خداوند پيامبرانش را فرستاد تا از آنها بخواهند كه به پيمان فطرى خويش عمل كنند.»[32]

اين جمله گواه است كه مقصود از عهد و پيمان خداوند، همان استعدادهايى است كه خداوند در نهاد بشر قرار داده كه او را پرستش كنند و از دنباله روى هوا و هوس بپرهيزند.[33]

اين پيمان گيرى به صورتهاى ديگرى هم بيان شده است.[34]

اما اهداف اين پيمان عبارت است از:

1ـ تثبيت معرفت در دلها، تا خداشناسى فطرى شود;[35]

2ـ رفع غفلت، از آنچه در اين عالم ـ عالم ذر ـ گذشته است;[36]

3ـ نفى تبعيت و تقليد كوركورانه از گذشتگان، تا كسى نگويد پدران ما مشرك بودند، ما هم مشرك شديم.[37]

پرسش: چرا اين عهد و پيمان را به خاطر نداريم؟

پاسخ: عوامل فراموشى اين عهد و پيمان سه چيز است:

1ـ غفلت از ياد خدا; 2ـ گناهان; 3ـ آمدن به اين عالم دنيوى و مادى.

خلقت و خلافت حضرت آدم (سوره بقره، آيات 30 تا 34)

(وَ اذْ قالَ رَبُّكَ لِلملائكةِ اِنّى جاعِلٌ فِى الأرضِ خَليفَةً قالُوا أَتَجْعلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الّدماءَ وَ نَحْنُ نُسَّبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَّدِسُ لَك ...)

«هنگامى كه پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روى زمين جانشين و حاكمى قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: آيا كسى را در زمين قرار مى دهى كه فساد و خونريزى مى كند، حال آنكه ما تسبيح و حمد تو را به جا مى آوريم. پروردگار فرمود: من حقايقى را مى دانم كه شما نمى دانيد ... .»

در اين آيات خداوند با اشاره به خلقت حضرت آدم، او را جانشين خويش در زمين معرفى مى كند و به علوم و دانشهايى كه به آدم داده است اشاره مى فرمايد و پس از آن، به فرشتگان دستور مى دهد در برابر آدم فروتنى كنند.

پرسش: چرا از بين همه موجودات، انسان، «خليفة اللّه» شد؟!

پاسخ: مى دانيم خليفه يا جانشين، به حكم عقل، بايد از ديگر افراد در دارا بودن صفات و كمالات، به كسى كه جانشين او مى شود، نزديك تر باشد. در جهان هستى، انسان از همه موجودات (حتى فرشتگان) به خداوند نزديك تر بوده است و داراى كمالات بيشترى مى باشد. انسان موجودى است در ظاهر، خطا كار، و خون ريز، كه اين مسئله مبناى قضاوت ملائكه قرار گرفت; اما اگر به خوبى دقت كنيم خواهيم ديد همان چيز كه به ظاهر در انسان نقص، به شمار مى آيد، و زمينه ساز قضاوت اشتباه ملائكه شده، در حقيقت امتياز انسان است.

آرى به همين دليل كه در انسان زمينه گناه و عصيان و سقوط است، امكان و رشد و صعود به مقام خليفة اللّهى نيز هست; چون داشتن هر دو صفتِ خوب و بد و سپس گرفتار صفات زشت نشدن، از علّو مرتبه خبر مى دهد. ديگر موجودات، تك بعدى اند. حيوانات، پايين تر از انسان اند.

در آنها فقط خشم و غضب و شهوت و حرص و ... وجود دارد. ملائكه، هر چند در ساختار وجودى مجردند و از اين جهت، بالاتر از انسان اند، كارشان فقط عبادت است و از آنها كارى جز عبادت و تسبيح و تقديس و اطاعت الهى برنمى آيد.[38] امّا انسان هم خواسته هاىِ حيوانى، همانند خشم، غضب، شهوت و حرص را داراست و هم انگيزه هاى الهى و فرشته خويى، همچون تسبيح، تقديس، عبادت، عشق و محبّت را.

آدميزاد طرفه معجونى است، كز فرشته سرشته وز حيوان

گر رود سوى اين بُوَد بِه از اين، ور رود سوى آن شود پس از آن

بنابراين، هر چند فرشتگان در ساختار وجودى از انسان بالاترند، چون كارشان بر اساس سرشت عبادى آنهاست و امكام معصيت در آنها نيست، عبادتشان، ارزش عبادتهاى انسان را ندارد و درست به همين سبب است كه بر آدم سجده كردند. هميشه سجده شونده بالاتر از سجده كننده است; از اين رو ملائكه در بعضى از روايات، به عنوان خدمتگزار انسانها مطرح اند.[39]

پرسش: آيا سجده فرشتگان و خدمتگزارى آنها براى همه انسانهاست، يا تنها براى خوبان است؟!

پاسخ: آنچه از مجموعه تعاليم دينى، اعم از آيات و روايات و سخنان بزرگان دين به دست مى آيد، با وجود احتمالات بسيار[40]، اين است كه سجده ملائكه، بر آدميّت حضرت آدم بوده است; يعنى بر فضائل و كمالات نهفته در آدم، نه به جسم خاكى او. به همين سبب امر به سجده پس از دميدن روح در آدم بود نه پيش از آن.[41] خدمتگزاى ملائكه هم براى كسانى است كه در حقيقت، آدم باشند، نه اينكه تنها جسم انسانى را دارا باشند.

گر به صورت آدمى انسان بُدى

احمد و بوجهل هم يكسان بُدى[42]

و آدميت و حقيقت انسان به فضائل و كمالات و مظهريّت اسماء اللّه اوست:

اى برادر تو همان انديشه اى

مابقى خود استخوان و ريشه اى

گر گل است انديشه تو گلشنى

ور بُوَد خارى تو هيمه گلخنى[43]

كجا ملائكه بر انسانهاى آلوده و شهوت پرست سجده مى كنند؟ آنها شايسته نام انسان نيستند تا چه رسد به سجده و كرنشِ ملائكه در مقابلشان. اين گروه از لحاظ آمارى انسان اند نه در حقيقت.

«گروهى كه از لحاظ آمار و ارقام به عنوان بشر محسوب مى شوند و از جهت سيرت و سنّت انسان نيستند، سهمى از خلافت بالفعل خدا نخواهند داشت ... آياتى كه رذائل نفسانى و افعال نكوهيده اين گروه را يادآورى مى كند و پيامدهاى تلخ آنها را بازگو مى كند، زياد است، آنچه در اينجا مورد عنايت است، اين است كه خليفه خدا مَسجُودٌ له ملائكه است و گروهى كه ملعون[44]، مضروب[45]، مأخوذ و مفلول[46] ملائكه اند، هرگز مسجودٌ لَه نخواهند بود. نتيجه آن كه اين گروه خليفه خداوند نيستند.»[47]

ملائكه به حسب بعضى از آيات، خدمتگزارمؤمنان واقعى اند كه ايمان به خدا آورده اند و در اين راه، استقامت به خرج داده اند.[48]

در حديثى پيامبر اكرم ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ مؤمنان واقعى را مشخص نموده است. آن حضرت وقتى حضرت على ـ عليه السلام ـ پرسيد: «يا رسول اللّه، شما بالاتريد يا جبرئيل؟» فرمود:

«يا على، خداوند متعال، انبيا و مرسلين را بر تمامى ملائكه برترى داده است و مرا بر همه انبيا و رسولانش; يا على، نه تنها من بالاترم، بلكه شيعيان ما از ملائكه بالاترند; چون ملائكه خادم ما و شيعيان ما هستند.»[49]

اين است مقام آدميّت! اما اكثر انسانها از آن غافل اند. به تعبير دلنشين طاهر دلسوخته همدانى (ره):

دلا غافل زسبحانى چه حاصل

مطيع نفس و شيطانى چه حاصل

بُوَد قدر تو افزون از ملائك

تو قدر خود نمى دانى چه حاصل[50]

كوتاه سخن اينكه خليفه الهى بايد همچون خدايش، داراى اسماء حسنا و صفات عُليا باشد; بايد از نقص و عيب و شرّ و فساد، پاك باشد تا شايسته خليفه شدن باشد و گرنه بايد گفت: «خاك كجا و عالم پاك كجا؟!»[51] و شايد به همين سبب است كه خداوند در آغاز آفرينش، به انسان اسماء الهى را تعليم فرمود،[52] تا همان گونه كه خود عالم و داراى اسماء حسنا و صفات علياست و عالم غيب و نهان است، خليفه اش هم آن گونه باشد.

پرسش: آيا انسان مى تواند داراى اسماى الهى شود؟ آيا اينكه از ما خواسته شده به اخلاق و صفات الهى متصف شويم،[53] شدنى است؟

پاسخ: اولا اگر شدنى نبود، روايات از ما نمى خواستند كه به آداب الهى، متصف شويم; بلكه معناى خليفه خدا بودن اين است كه خليفه، اين صفات را داشته باشد.

ثانياً راه آن را قرآن كريم بيان فرموده است:

(وَ ليْعفُوا وَلْيَصْفَحُوا ألا تُحِبُّونَ أنْ يَغْفِر اللّه لَكُمْ)

«پس بايد عفو و گذشت داشته باشيد، آيا دوست نداريد خداوند شما را ببخشد؟!»[54]

يكى از صفات خداوند، غفور و با گذشت بودن خداوند است. اگر مى خواهيم خداوند با صفت گذشت خود با ما رفتار كند، ما نيز بايد در اين دنيا با بندگان خدا با گذشت رفتار كنيم. اگر مى خواهيم فرداى قيامت، خداوند آبروى ما را نبرد، ما نيز بايد در اين دنيا نسبت به ديگران «ستّار العيوب» و پرده پوش باشيم; آن گونه زندگى كنيم كه در بين مردم به گذشت و پرده پوشى مشهور باشيم. در اين صورت داراى دو صفت الهى «غفّار» و «ستّار» شده ايم; البته ستّار و غفّار بودن انسان به حد ستّار و غفار بودن خداوند نيست.

«معيار خلافت نه تنها علم به اسماء، بلكه علم به همه اسماء است; يعنى خلافت مطرح شده در آيه محل بحث مظهريت همه صفات با حفظ مراتب آن است ... خليفه خداوند ... بايد داراى اين اوصاف باشد و گرنه در محدوده جهل و ضعف و غيبت، به همان نسبت از خلافت الهى خبرى نيست. به همين لحاظ فرشتگان، شايسته خلافت خدا نيستند; زيرا آنها مظهر بعضى از اسماء الهى هستند نه همه آنها.»[55]

پرسش: انسان از چه راهى مى تواند به اين مقام والاى خليفة اللّهى برسد؟

پاسخ:

1ـ معرفت (خداشناسى)

در هر كارى انسان به معرفت و بينش نياز دارد، و در مسائل اعتقادى و الهى بيشتر. از اين رو گام نخست براى رسيدن به اين مقام، شناخت مقصد است. در حديثى از قول خداى تعالى آمده است:

«كُنْتُ كنزاً مخفياً فَاَحببتُ ان اُعرف و خلقتُ الخْلقَ لِكَىْ اُعْرَفُ.»

«من گنجى پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلايق را آفريدم تا شناخته شوم.»

مفهوم حديث آن است كه شناخت خداوند براى خلق، وسيله تكامل آنهاست. بندگان بايد ذات خداوند را كه منبع همه كمالات است بشناسد، خود را با كمالات او تطبيق دهند، و پرتوى از آن را در وجود خويش فراهم سازند تا جرقّه اى از آن صفات كمال و جلال در وجودشان بدرخشد كه تكامل و قرب به خدا ]و جانشينى او در زمين[ جز از طريق تخلّق به اخلاق او ممكن نيست، و اين تخلّق، فرع بر شناخت و معرفت است.[56]

2ـ عبوديّت (خودشناسى)

اگر انسان خود را به خوبى بشناسد، خود را، عين نياز و حاجت به پروردگار خود مى بيند و مى فهمد چاره اى جز تسليم و عبوديت ندارد و آن را براى خويش بالاترين كمال مى بيند و هميشه به اين سخن زيباى حضرت على ـ عليه السلام ـ مترنم خواهد بود:

«الهى كَفى بى عِزّاً أنْ اكون لَكَ عَبْداً.»

«خدايا اين عزّت و سربلندى مرا بس كه بنده تو باشم.»[57]

3ـ اطاعت (وظيفه شناسى)

زمانى كه انسان به عبوديت خود واقف شد، از سرِ عشق و رضا به اطاعت كه برترين وظيفه اوست، تن در مى دهد كه ثمره آن رسيدن به مقام خلافت الهى است.

خداوند متعال در حديث قدسى مى فرمايد:

«بنده من! مرا اطاعت كن تا تو را مثل خودم قرار بدهم; من هر چه اراده كنم همان مى شود، تو نيز هر چه اراده كنى، همان بشود.»

4ـ استقامت

آنچه معرفت و عبوديت و اطاعت را به سرانجام مى رساند، استقامت و ثبات قدم است. انسان بايد سالها تلاش كند تا يكى از اسماء و صفات الهى را دارا شود; بلكه انسان آن اسماء الهى را داشته، ولى بر اثر گناه و عصيان و خلقت مادى از آن بى خبر است. پس بايد بكوشد تا آن را دوباره به خاطر آورد. استقامت همان گمشده اى است كه قرآن، آن را سبب نزول ملائكه مى داند و مى فرمايد:

«آنها كه گفتند پروردگار ما خداست و در اين راه استقامت كردند، فرشتگان بر آنها نازل مى شوند و به آنها مى گويند: نترسيد و نگران نباشيد و شما را به بهشت جاودان بشارت باد.»[58]

در آيه ديگرى استقامت را سرچشمه خيرات و بركات معرفى مى كند:

«اگر بر طريق و راه اسلام و هدايت، ثابت قدم بمانند و استقامت از خود نشان دهند، آب گواراى علم و دانش و بركات را روزى آنها مى كنيم.»[59]

استقامت همان گنج بى پايانى است كه حضرت على ـ عليه السلام ـ به آن سفارش و تشويق مى كند و مى فرمايد:

«الاستقامةُ، الاسْتِقامَةُ، ثُمَّ الصَّبرُ، الصّبرُ، ... اى مردم ... استقامت كنيد، استقامت! پس از آن صبر نمائيد، صبر!»[60]

اين مسئله را استاد علامه حسن زاده آملى (دام عزه) در قالب شعرى چنين آورده است:

ربايد دلبر تو دل، ولى آهسته آهسته

مراد تو شود حاصل، ولى آهسته آهسته

سخن دارم زاستادم، نخواهد رفت از يادم

كه گفتا حل شود مشكل، ولى آهسته آهسته

تحمّل كن، كه سنگ بى بهايى در دل كوهى

شود لعل بسى قابل، ولى آهسته آهسته

مزن از نااميدى دم كه يك طفل دبستانى

شود دانشور كامل ولى آهسته آهسته[61]

5ـ عدم پرهيز از معصيت و گناهان همچون خار و خاشاك، يا همچون گرد و غبار[62]، حقايق و داراييهاى انسان را مى پوشاند; بلكه همچون كوه سنگى، سعادتِ نهفته در جان آدمى را دفن مى كند و خرمن هستى انسان را به آتش مى كشد.

انسانى كه مظهر اسماء و صفات الهى است[63]، انسانى كه داراى صفات خداى خود است، انسانى كه در آغازين دَمِ خلقت، از طريق تعليم الهى، به همه اسماء اللّه آگاه شده[64] و در عالم «ذر» با توجه به آن دانسته ها، به توحيد و نبوت و امامت و پرهيز از معصيت وعده داده است[65]، اكنون بر اثر هوا و هوس و افتادن به دام گناه و معصيت، از آن گنج نهان غافل شده است. او بايد با پرهيز از معصيت و با اطاعت و استقامت، آن گنج نهان را آشكار كند، تا بنگرد كه خليفه كامل الهى است; عالِم به همه اسماء الهى است; هر چند، از آن غافل بوده و آنچه خود داشته از بيگانه تمنا كرده است.

سالها دل طلب جام جم از ما مى كرد

آنچه خود داشت زبيگانه تمنا مى كرد

گوهرى كز صدف كون و مكان بيرون است

طلب از گمشدگان لب دريا مى كرد

بى دلى در همه احوال خدا با او بود

او نمى ديدش و از دور خدايا مى كرد[66]

پرسش: اگر فرشتگان به حقايق عالم آگاه نبودند ـ همان گونه كه خود به آن اعتراف نمودند ـ[67] از كجا مى دانستند انسان در زمين طغيان و خون ريزى مى كند؟[68]

پاسخ: چند احتمال در اين باره گفته شده است:

1ـ از نحوه خلقت انسان كه از خاك آفريده شده، و اينكه به اقتضاى بُعد مادى اش گناه و معصيت خواهد داشت، فرشتگان به اين مسئله پى بردند و اين مطلب واضحى است.[69]

2ـ خداوند آينده انسان را براى ملائكه شرح داد و آنها دريافتند كه آينده انسان با گناه و تباهى همراه است.[70]

3ـ انسانهاى پيش از آدم كه نسل آنها منقرض شده بود، سوء رفتار داشتند و اهل گناه و طغيان بودند.

به همين سبب، فرشتگان به انسان بدگمان شده بودند; زيرا از احاديث برمى آيد حضرت آدم ـ عليه السلام ـ آخرين نسل آدمها و به اصطلاح آدمِ خاتم است; چه اينكه پيامبر ما، پيامبر خاتم و از نسل آدم خاتم است; همان گونه كه امام ما، حضرت بقية اللّه (عج) امام خاتم از نسل پيامبر خاتم و در سلسله اولاد آدم خاتم است. حضرت امام صادق ـ عليه السلام ـ فرمودند:

«قبل از آدم خاتم هزار هزار عالم و هزار هزار آدم بوده است و ما از نسل آدم خاتم هستيم.»[71]

براى اين دسته از روايات احتمالات ديگرى نيز گفته شده است.[72]

پرسش: با توجه به اينكه سجده عبادت است، چگونه براى غير خدا رواست؟

پاسخ: 1ـ سجده ذاتاً عبادت نيست; بلكه اگر به انگيزه پرستش باشد، عبادت است، و ممكن است براى احترام باشد; مثل سجده برادران و پدر و مادر يوسف بر آن حضرت.[73]

2ـ آدم مسجودله است نه قبله و مسجوداليه[74]; يعنى سجده بر آدم بود نه اينكه سجده براى آدم باشد، همان گونه كه سجده بر مُهر است امّا براى خدا نه براى مُهر.

3ـ بر اساس بعضى از روايات، منظور از سجده، تحيّت و سلام بوده است.[75]

4ـ سجده به معناى خضوع است نه پرستش.[76]

5ـ سجده تشريعى نبوده است تا مشكل فوق پيش بيايد و تكوينى هم نمى باشد; چون امر تكوينى قابل عصيان نيست; بلكه سجده جنبه تمثيلى دارد.[77]

گناه حضرت آدم (آيات 35 تا 37)

(وَ قلنا يا آدمُ اسْكُن انتَ و زوجكَ الجنّةَ... فَتَلقّى آدمُ مِنْ رِّبِّهِ كلمات فَتابَ عَليهِ اِنّهُ هُوَ التَّوّابُ الرّحيمُ)

«و گفتيم: اى آدم! خود و همسرت در اين باغ سكونت گيريد و از هر كجاى آن خواهيد، فراوان بخوريد; ولى به اين درخت نزديك مشويد كه از ستمكاران خواهيد بود. پس شيطان هر دو را از آن بلغزانيد و از آنچه در آن بودند ايشان را به در آورد، و فرموديم: فرود آييد، شما دشمن همديگريد، و براى شما در زمين قرارگاه، و تا چندى ]مايه [برخوردارى خواهد بود. سپس آدم از پروردگارش كلماتى را دريافت نمود، و خدا بر او ببخشود، آرى اوست كه توبه پذير مهربان است.»

با توجه به اينكه حضرت آدم ـ عليه السلام ـ از انبياء بزرگ الهى است و پيامبران همه معصوم اند (اين مسئله، از مسلّمات و محكمات اعتقادى ماشيعيان است)، گناه در اينجا و موارد مشابه آن در قرآن، بايد به گونه اى معنا شود كه با عصمت انبيا منافات نداشته باشد. از اين رو غالب مفسّران و اهل كلام گفته اند: مراد ترك اولى است; يعنى اگر آن كار را انجام نمى داد، بهتر بود، نه اينكه انجام آن گناه باشد.

برخى گفته اند: گناهِ اصطلاحى مورد نظر نيست; چون در آن زمان، هنوز شريعت و آيين نازل نشده بود تا مخالفت و معصيت معنا داشته باشد.

بهشت حضرت آدم ـ عليه السلام ـ

در اينكه بهشتى كه حضرت آدم ـ عليه السلام ـ در آن استقرار داشته، در كجا بوده است، بين مفسّران و صاحب نظران اختلاف است; گروهى آن را به بهشت موعود تفسير كرده اند. برخى آن را يكى از باغهاى زيبا و با صفاى زمين دانسته اند.[78] دسته اى از محققين آن را بهشت برزخى مى دانند تا مسئله هبوط و تكليف معنا پيدا كند.[79]

خلقت شيطان

شيطان در لغت به موجودى موذى و شرور اطلاق مى شود و در بعضى روايات به ميكروب، شيطان گفته شده است. حضرت امام خمينى (ره) به حق به آمريكا لقب شيطان بزرگ داده است. ابليس همان موجود متمرّد و سركشى است كه بر اثر عصيان و تكبرش از درگاه الهى رانده شد. كار شيطان و ابليس فريب و گمراهى است.

پرسش: اگر رسالت شيطان فريب و گمراهى است چرا خداوند متعال او را آفريد؟

پاسخ: 1ـ شيطان خود، فريب و گمراهى را انتخاب كرد، نه اينكه خداوند او را براى فريب آفريده باشد. به دليل اينكه او سالها خداوند را عبادت كرده بود و جزء مقربان الهى شده بود.

2ـ خداوند شيطان را شيطان نيافريد، بلكه او خود اين راه را برگزيد; آن هم به سبب غرور و تكبر و قدرتى كه ذاتاً داراست; چون از جنس جنّ است توانايى هاى ذاتى دارد. عمر جاودان را هم از خداوند خواست و خداوند اين خواسته اش را پذيرفت و آن را پاداش عبادتهايش قرار داد.

3ـ از ديدگاه نظام احسن و نظام كلّ، وجود شيطان و ابليس بد نيست; بلكه خوب است و براى عالم ضرورى مى باشد; زيرا تا شيطان و نيروى وسوسه كننده اى نباشد و انسان با او مخالفت نكند به كمال لازم نمى رسد; چه اينكه پيشرفت و ترقى و تكامل، همواره در ميان تضادها صورت مى گيرد.[80]

ادامه دارد

[1]ـ امام صادق ـ عليه السلام ـ فرمود: «هر چيزى بهارى دارد و بهار قرآن ماه مبارك رمضان است.» بحارالانوار، ج 92، ص 213، ح 9.

[2]ـ (قَد جائكم مِنَ اللّه نورٌ وز كِتابٌ مُبينٌ) سوره مائده (5) آيه 15.

[3]ـ قال رسول اللّه ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ : «القرآنُ ماْدبةُ اللّه; قرآن سفره گسترده نعمت الهى است.» بحارالانوار، ج 92، ص 19.

[4]ـ (نُنَزِّلُ مِنَ القرآن ما هُو شفاءٌ وَ رَحمَةٌ للمؤمنين) سوره اسراء (17) آيه 82.

[5]ـ (افلا يتدبّرونَ القرآنَ) سوره نساء (4) آيه 82.

[6]ـ قال على ـ عليه السلام ـ : «عليك بتلاوة القرآن ... فانّهُ عهدٌ من اللّه الى خلقه.» من لايحضره الفقيه، ج 4، ص 65.

[7]ـ (انّ هذا القرآنَ يهدى لِلتى هى أقومُ) سوره اسراء (17) آيه 9.

[8]ـ (قد جائكم موعظة من ربكّم و شفاءٌ لما فى الصُّدُور) سوره يونس (10) آيه 57.

[9]ـ (لَقَدْ صرّفنا فى هذا القرآن ليذّكّروا) سوره اسراء (17) آيه 41.

[10]ـ قال رسول اللّه ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ : «القرآنُ ... عصمةٌ مِن الهَلكة ... و امانٌ مِنَ الْفِتَنِ.»; اصول كافى، ج 2، ص 600.

[11]ـ قال على ـ عليه السلام ـ : «كتابُ اللّه ... هُو الصراطُ المُستقيم.»; بحارالانوار، ج 92، ص 25.

[12]ـ در بين برخى از مفسّران مشهور است كه رحمان به رحمت و بخشش و احسان عام خداوند نسبت به همه بندگان (اعم از نيكوكار و بدكار) اشاره دارد; چه اينكه مى بينيم مثل باران، رحمت بى حسابش همه را رسيده و خوان نعمت بى دريغش همه جا كشيده... ولى رحيم به رحمت خاص پروردگار اشاره دارد كه به بندگان مطيع و فرمانبردار و صالح و درستكار اختصاص داده شده است. تفسير نمونه، ج 1، ص 10.

[13]ـ سوره نمل (27) آيه 30.

[14]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 3.

[15]ـ همان، ص 129.

[16]ـ همان، ص 130; الميزان، ج 12، ص 201.

[17]ـ اى پيامبر، به تو سبع المثانى را عطا كرديم.

[18]ـ معجزات پيامبر اكرم ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ دو گونه است: الفـ معجزات قولى: مثل قرآن، بـ معجزات فعلى: مثل شقّ القمر. معجزات قولى مهم تر است; چون محدود به زمان و مكان خاصى نيست و براى هميشه باقى مى ماند. ولايت تكوينى، ص 55.

[19]ـ پيامبر كه داراى معجزه است لازم است مردم را به مقابله دعوت كند; به اين معنا كه علامت و نشانه درستى گفتار خود را معجزه خويش معرفى كند، تا اگر ديگران مى توانند همانند آن را بياورند، اين كار را در اصطلاح تحدّى مى گويند. تفسير نمونه، ج 1، ص 83.

[20]ـ سوره اسراء (17) آيه 88.

[21]ـ سوره هود (11) آيه 14 ـ 13.

[22]ـ سوره يونس (10) آيه 38.

[23]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 88.

[24]ـ عده اى از فصيحان و بليغان عرب در صدر اسلام، تصميم به اين كار گرفتند. يك سال هم تلاش كردند; اما در نهايت نتوانستند حتى يك سوره بياورند. اينجا بود كه زبان به تهمت گشودند و نسبت سحر و افترا به پيامبر دادند. تفسير موضوعى، آية اللّه جوادى آملى، ج 1، ص 174.

[25]ـ سوره حجر (15) آيه 9.

[26]ـ عالم ذر: عالمى است بين عالم نور و عالم دنيا. ما انسانها پيش از اينكه به اين عالم بياييم، در آنجا بوده ايم و پيمان و وعده داده ايم، هر چند اكنون آن را فراموش كرده ايم.

[27]ـ سوره اعراف (7) آيه 172; اصول كافى، ج 2، ص 12; الميزان، ج 8، ص 339.

[28]ـ الميزان، ج 8، ص 339، اصول كافى، ج 2، ص 10، ح 1.

[29]ـ اصول كافى، ج 2، ص 10، ح 3.

[30]ـ سوره يس (136) آيه 30.

[31]ـ همان.

[32]ـ نهج البلاغه، ترجمه دشتى، خطبه 1، ص 36.

[33]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 104.

[34]ـ همان، ج 8، ص 342; تفسير موضوعى، ج 12، ص 120.

[35]ـ امام صادق ـ عليه السلام ـ ، رك: الميزان، ج 8، ص 340.

[36]ـ سوره اعراف (7) آيه 173.

[37]ـ همان.

[38]ـ (لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ)«ملائكه خدا را معصيت نمى كنند.» سوره تحريم (66) آيه 6.

[39]ـ بحارالانوار، ج 18، ص 345.

[40]ـ تسنيم، ج 3، ص 39 ـ 40.

[41]ـ سوره حجر (15) آيه 29.

[42]ـ مثنوى معنوى، ج 1، ص 63.

[43]ـ همان، ص 262.

[44]ـ سوره بقره (2) آيه 161.

[45]ـ سوره محمّد (47) آيه 27.

[46]ـ سوره الحاقّة (69) آيه 30 ـ 32.

[47]ـ تسنيم، آيت اللّه جوادى آملى، ج 3، ص 208 و 209.

[48]ـ سوره فصلت (41) آيه 30.

[49]ـ بحارالانوار، ج 18، ص 345; مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، امام خمينى (ره)، ص 72.

[50]ـ ديوان بابا طاهر همدانى، ص 61.

[51]ـ الميزان، ج 1، ص 116.

[52]ـ سوره بقره (2) آيه 31.

[53]ـ «تأدبّوا بآداب اللّه; به آداب و صفات الهى متأدب شويد.» بحارالانوار، ج 47، ص 237.

[54]ـ سوره نور (24) آيه 22.

[55]ـ تسنيم، آيت اللّه جوادى آملى، ج 3، ص 204.

[56]ـ ر.ك: تفسير نمونه، ج 22، ص 394 و 395.

[57]ـ مفاتيح الجنان، ص 236.

[58]ـ سوره فصلت (41) آيه 30.

[59]ـ سوره جن (72) آيه 16.

[60]ـ نهج البلاغه، خطبه 176/13.

[61]ـ ديوان اشعار استاد علامه حسن زاده آملى (دام عزه)، ص 138.

[62]ـ سوره مطففين (83) آيه 14.

[63]ـ اشاره به اين رباعى استاد علامه حسن زاده آملى (دام عزه):

ما جدولى از بحر وجوديم همه \*\*\* ما دفترى از غيب و شهوديم همه

ما مظهر واجب الوجوديم همه \*\*\* افسوس كه در جهل غنوديم همه

ديوان اشعار، ص 213.

[64]ـ سوره بقره (2) آيه 31.

[65]ـ شرح اصول كافى ملاصدرا، ج 1، ص 365، نكته پنجم.

[66]ـ ديوان حافظ، ص 96.

[67]ـ سوره بقره (2) آيه 32.

[68]ـ همان، آيه 30.

[69]ـ الميزان، ج 1، ص 115; تسنيم، ج 3، ص 64.

[70]ـ بحارالانوار، ج 57، ص 324.

[71]ـ بحارالانوار، ج 57، ص 321 و 336.

[72]ـ همان، ج 25، ص 25.

[73]ـ الميزان، ج 1، ص 123.

[74]ـ تسنيم، ج 3، ص 272.

[75]ـ الميزان، ج 1، ص 125; تسنيم، ج 3، ص 272.

[76]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 127.

[77]ـ تسنيم، ج 3، ص 288.

[78]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 135.

[79]ـ الميزان، ج 1، ص 140.

[80]ـ تفسير نمونه، ج 1، ص 138.